

# رودررو با حوادث

● شهپر ه جلال پور  
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد شهرضا

## اشاره

یکی از مباحث مهم و جدی در مطالعات تاریخی، نقد و ارزیابی منابع مورد استفاده است، که در حال حاضر از اجزای لایتجزای پژوهش و تحقیقات علمی محسوب می‌شود. یکی از منابع دستة اول دوره مشروطه و رضاه‌شاه، کتاب خاطرات و خطرات از مخبر السلطنه هدایت است. قبل از ورود به بحث، ذکر چند نکته قابل تأمل است: اول آن که مخبر السلطنه در خانواده‌ای تکنوکرات متولد و بزرگ شد، پدر، برادران و عموی او از رجال درجه اول اداری و سیاسی بودند و خود صاحب مشاغل چون وزارت، وکالت و صدراعظمی بوده، پس نسبت به مسائل سیاسی و حکومتی آن عصر، خالی‌الذهن نبوده است؛ دوم آن که دسترسی او به اسناد و مکاتبات اداری منعکس شده در اثرش، وثوق مطلب او را دوچندان می‌کند؛ سوم آن که حضور کانونی او در محوریت قدرت، باعث شده به عمد یا به سهو نسبت به برخی وقایع کم‌اعتنا و یا پراعتنا جلوه کند. مخبر السلطنه از چهره‌های شاخص و مطرح مملکتی بود، که خاطرات خود را به صورت روزانه نوشته و با تسلط بر زبان فنی، در عین ایجاز و خلاصه‌گویی کم‌نظیر، تاریخ حدوداً ۱۰۰ سال را نمایش داده است.

را پشت سرگذشت و در سن ۹۲ سالگی بر اثر سقوط از پله و اصابت سرش به سنگ، از دنیا رفت.

از مخبر السلطنه هدایت، آثار چندی به جا مانده که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

به‌جز خاطرات و خطرات که تقریباً مستندترین و مهم‌ترین اثر تاریخی اوست<sup>۱</sup>، کتاب‌های دیگر او یکی گزارش ایران است، که به تاریخ ایران قبل از اسلام و عصر قاجار می‌پردازد، جلد ۳ و ۴ این کتاب، عصر قاجار را دربردارد، کتاب سفرنامه مکه است، یادداشت‌های او از مسافرت به مکه به همراهی امین‌السلطان که در همین سفر ژاپن و آمریکا را هم درنوردید، و اطلاعات جامعی از تاریخ و جغرافیا و موسیقی است. کتاب فوائدالترجمان در تعلیم زبان فرانسه و در دو جلد تألیف یافته، تحفة‌الآفاق در تاریخ و جغرافیای اروپاست. گزارش ایران باستان یا تحقیقی در سلسه کیان، دستور سخن در صرف و نحو کامل فارسی تحفة‌الادیب در عروض و بدیع، تحفة‌الافلاک در هیأت ریاضی و تحفة مخبری... از آثار دیگر اوست.

## شرح حال مخبر السلطنه و معرفی آثار قلمی او

**مهدی قلی‌خان هدایت** ملقب به **مخبر السلطنه**، پسر سوم علی‌قلی‌خان مخبرالدوله، پسر رضاقلی‌خان ملقب به امیرالشعراء و متخلص به هدایت معروف به الله‌باشی بود<sup>۲</sup>، امیرالشعراء دو کتاب به نام‌های **مجمع الفصحاء** و **ریاض‌العارفین** را تألیف کرده بود<sup>۳</sup>، به اقتضای تربیت خانوادگی به تحصیل پرداخت و علاوه بر فارسی - مقدمات عربی، تاریخ و جغرافی، زبان فرانسه را هم به خوبی یاد گرفت و در سن ۱۵ سالگی به همراه برادر به آلمان رفت. دو سال آن‌جا بود و به زبان آلمانی مسلط شد، اما تحصیل مرتبی نکرد و به ایران بازگشت<sup>۴</sup>.

از **میرزا آقای قمی محلاتی** زبان فرانسه آموخت، در خدمت **میرزا ناصر شیرازی** کتاب انوار سهیلی، و نزد **میرزا الفت اصفهانی** دو کتاب گلستان و بوستان و پیش **قندهاری** صرف و نحو را خواند... - چون ناصرالدین شاه هوس یاد گرفتن زبان آلمانی کرد، هدایت دستور جامعی برای تحصیل این زبان نوشت... سال ۱۳۰۷ هـ با دختر عموی بزرگش (**نیرالملک**) ازدواج و تا سن ۳۱ سالگی، شغل دولتی نداشت<sup>۵</sup>. او در طول سه دوره تاریخ ایران (قاجار، پهلوی اول و دوم) تاریخی مفصل

## ماجرای گرفتن استعفانامه از محمدحسن توسط هدایت از مواردی است که در کتاب به عمد حذف شده است

### مشاغل مخبر السلطنه

در سن ۲۰ سالگی معلم زبان آلمانی دارالفنون و بعد مترجم زبان آلمانی دربار ناصرالدین شاه شد، سپس منصب سرتیپی گرفت و به ریاست پست‌خانه رسید. با مرگ پدر، لقب مخبر السلطنه و ریاست گمرکات و پست‌خانه آذربایجان را از مظفرالدین شاه دریافت کرد و بعد از دو سال، رئیس مدرسه دولتی علمیه و سایر مدارس تهران شد. در سفر دوم مظفرالدین شاه به فرنگ، به اصرار آتابک امین السلطان، به عنوان مترجم در معیت آنان بود و مدتی برای آموختن عکاسی و کلیشه در اروپا، از آنان جدا شد؛ با عزل امین السلطان، به همراه او به سفر مکه - عربستان - آمریکا و ژاپن رفت. پس از بازگشت در اواخر دوره مظفری، رئیس مدرسه نظامی شد. (۱۳۲۲ هـ) فعالیت و اوج شهرت او مربوط به عصر مشروطیت است (۱۳۲۴ هـ) چون طرف اعتماد مجلس و دربار بود، به عنوان واسطه دو طرف به کار گرفته شد. در گرفتن تأییدیه از شاه برای قانون اساسی، زحمات زیادی کشید. او از اعضاء برجسته هیأت تنظیم و تدوین قانون انتخابات بود. که به همراهی صنیع الدوله، مشیرالملک و محتشم السلطنه، نظام‌نامه انتخاباتی ملل دیگر را ترجمه و تعدیل کرد و نظام‌نامه انتخاباتی<sup>۷</sup> و - نظام‌نامه عدلیه ایران را نوشت.<sup>۸</sup>

در سال ۱۳۲۵ هـ برای اولین بار وزیر علوم شد و در زمان امین السلطان و کابینه وزیر افخم هم همین سمت را داشت، بعد وزیر دادگستری شد و در تأسیس وزارت عدلیه نقش اساسی داشت. در کابینه ناصرالملک و نظام السلطنه وزیر فرهنگ و در کابینه نظام السلطنه وزیر عدلیه هم بود. پس از استبداد صغیر، استعفا داد و به اروپا رفت. با بازگشت به ایران به خواست مردم آذربایجان، والی آن جا شد.<sup>۹</sup> اما دوباره معزول شد و دوباره به اروپا رفت. پس از بازگشت، حاکم فارس و سپس وزیر دارایی، و دوباره والی آذربایجان شد. در کابینه مستوفی الممالک وزیر فواید عامه، وزیر دارایی و سپس رئیس دیوان عالی کشور بود. زمان مشیرالدوله وزیر دارایی، و دوباره والی آذربایجان شد. در کابینه مستوفی الممالک وزیر فواید عامه، و وزیر دارایی و سپس رئیس دیوان عالی کشور گردید. سال ۱۳۰۶ هـ ق به مدت ۶ سال نخست‌وزیر شد.<sup>۱۰</sup> -

او مجموعاً ۱ بار وزیر دارایی، دوبار استاندار آذربایجان، یک بار استاندار فارس، چهار بار وزیر فرهنگ، پنج بار وزیر دادگستری، پنج بار وزیر فواید عامه و چهار بار نخست‌وزیر شد.<sup>۱۱</sup> خدمات فرهنگی او در زمان تصدی مقام وزارت علوم، توسط اقبال یغمایی مورد توجه قرار گرفت. وی همراه با میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا) و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، کتابی برای دانش‌آموزان اول ابتدایی تنظیم و تألیف کردند.<sup>۱۲</sup> او شاعر هم بود و در کتاب خاطرات بسیاری از اشعارش را نیز آورده، آخرین سمت او ریاست دیوان عالی تمیز براساس رتبه<sup>۱۳</sup> ۱۱ قضایی بود.

### علت، شیوه و هدف تألیف کتاب

مخبر السلطنه بیش از ۵۰ سال، مشاغل مختلف اداری و حکومتی را برعهده داشت، دسترسی او به اسناد و نامه‌ها و گزارشات آن‌چنان که در کتاب آورده است، موجب شد همراه با ضبط خاطرات روزانه، در جمع‌آوری آن‌ها بکوشد. تسلط او بر زبان فنی، ایجاز‌گویی و فصاحت مطالب را کامل نمود. خودش معتقد است «من سعی دارم بی‌طرف بنگارم و از حد

او از اعضاء برجسته هیأت  
تنظیم و تدوین قانون انتخابات  
بود. که به همراهی صنیع الدوله،  
مشیرالملک و محتشم السلطنه،  
نظام‌نامه انتخاباتی ملل دیگر را  
ترجمه و تعدیل کرد

**دسترسی او به اسناد و نامه‌ها  
و گزارشات آن‌چنان که در  
کتاب آورده است، موجب  
شد همراه با ضبط خاطرات  
روزانه، در جمع‌آوری آن‌ها  
بکوشد**

طرفیت متوقعند، انگلیس به تجاوزات آلمان به قوت توجه و مرا به ملاحظه این که تحصیلات من در برلین شده است، طرفدار آلمان به قلم می‌دهد»<sup>۷۱</sup> و مخبرالسلطنه از ترس انگلیس اول به بهانه ماه رمضان نشان تاج درجهٔ اولی که سفیر آلمان برایش آورد پذیرفت و بعد هم از آن استفاده نکرد که «مبادا موجب مزید سوءظن قنصل انگلیس شود»<sup>۸۱</sup> هر چند که او هم دانسته بود که اگر دولت‌های بزرگ را با خود هم‌خیال و همراه نکند، ترقیات (مورد نظرش) صورت نخواهد پذیرفت.<sup>۹۱</sup> نظر به این که او دو بار استاندار آذربایجان و یک بار استاندار فارس شده بود، با هر دو دولت روس و انگلیس در این منطقه برخوردی داشت که قسمتی از آن را می‌آوریم: یک بار بر سر قدرت‌طلبی‌های آقاخان شیطان‌آبادی، که تحت‌الحمایه روس بود، با او کشاکش پیدا کرد، فوج و درجانش را گرفت، که سفیر روس تقاضای عزل او را کرد، چون حرکتش منافی سیاست روس بود.<sup>۱۰۲</sup> در جای جای کتابش از نظام اشتراکی اظهار تنفر می‌کند، در سفر به شوروی در پی اقامت در هتل اوریان تفلیس که آن را قبل از انقلاب بلشویکی هم دیده بود، می‌نویسد: «این هتل را مکرر دیده بودم، اول هتل تفلیس بود، از هر جهت آراسته و تمیز و مرتب، حال در نهایت بی‌نظمی است، کثیف، میل‌ها شکسته، رومیزی‌ها پاره و...»<sup>۱۲</sup> در پی درگیری با وزیر مختار انگلیس در فارس، مکاتباتی به شرح زیر بین آنان رد و بدل شد:

نامه وزیر مختار انگلیس مارلینگ

با رمز وزارت داخله (۷ - رجب ۱۸/۳۳ مه ۹۱۵)

جناب مخبرالسلطنه حاکم فارس - معلوم شد جناب‌عالی را سه سال پیش به سمت حکومت فارس معین کردند و نظر به تأکیدات سردار اسعد، کل مساعدت را وزیر انگلیس به شما کرد... محل تعجب است که سفارت انگلیس مجبور است مناسبات هواخواهانه خودش را نسبت به شما تغییر دهد...»

مخبرالسلطنه جواب داد:

... رسم من اطاعت از دولت خود است... تمام گفت‌وگو در سر کشمکش حضرات است با آلمانی‌ها... اگر معنی بی‌طرفی این است که مردم را مجبور کنم در دفاع از حقوق خودشان حرف نزنند، از بنده ساخته نیست...»<sup>۳۳</sup>

در فارس هم با انگلیسی‌ها درگیر شد و آن‌ها خواهان خلع مخبرالسلطنه شدند.<sup>۳۴</sup> یک بار در نهایت عصبانیت فریاد زد «مرده‌شوی پول شما را ببرد، وقتی که به کار می‌خورد، مضایقه می‌کنید، حال که باید در لجن ریخت، مساعدت می‌کنید»<sup>۴۴</sup> در جواب دولت ملی کرمانشاه، که او را دعوت به همکاری کرده

وسط قدم بیرون نگذارم.<sup>۴۱</sup> و یا می‌نویسد «من آن‌چه را که صحیح دانستم می‌نویسم، تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و انشاء... از خط اعتدال تجاوز نخواهم کرد»<sup>۵۱</sup>. به نظر می‌رسد مخبرالسلطنه با میزان درک شخصی خود به نقل مطالب می‌پردازد. نه بر اساس صحت و سقم واقعی آنان.

کتاب او در تقسیم‌بندی منابع تاریخ، در زمرهٔ کتب خاطره‌نگاری و وقایع‌نگاری روزانه می‌گنجد. مثل کتاب شرح زندگانی من از عبدالله مستوفی، روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، خاطرات حاج سیاح و... در این دسته از کتب، وقایع از منظر یک نفر روایت می‌شود و خاطرات او معطوف به وقایع روزانه است. اما تاریخ‌نگار، وقایع را با شیوه عینی و از زاویهٔ دید دانای کل و نگرنده بی‌طرف، می‌نویسد. درحالی که خاطره‌نگار آن‌چه را دیده است روایت می‌کند. او فردی است در جلو حوادث.

نویسنده دایرةالمعارفی نسبتاً کامل از وقایع تاریخ ایران از عصر ناصری تا ۱۳۲۹ هـ ق در دورهٔ محمدرضا پهلوی را نوشته، تنوع مطالب فراوان است و به جز تاریخ ایران، تاریخ جهان را نیز ثبت کرده است. کتاب نثری ساده و روان دارد.

**سیاست خارجی مخبرالسلطنه**

در دوره‌ای که اکثر قریب به اتفاق رجال سیاسی، تجار و ملاکین ایران تحت‌الحمایه یک کشور اروپایی بودند، وابستگی و عدم‌وابستگی مخبرالسلطنه به دول خارجه قطعاً بر ملکداری و یا تألیف کتابش تأثیر می‌گذاشت. با وجود سال‌ها سکونت در فرنگ (اروپا و آمریکا) از آنان به فرهنگ غربی معتقد نبود و این امر را چنین نشان می‌دهد: «آن‌چه در مغرب کردند، منجر به غروب امنیت و آسایش شد، مطلع تمدنی، وقتی است که در شرق طلوع کند، از علم غرب استفاده کن و از آداب استعاز».<sup>۶۱</sup> بارها از فشار روس و انگلیس گلایه می‌کند: «من در میان دو سنگ گرفتار، بی‌طرفی را حفظ می‌کنم، طرفین از من

**کاتوزیان او و میرزا حسن  
مستوفی را جز رهبران  
محافظه‌کار سنتی انقلاب  
مشروطه نامیده که در  
بوروکراسی جدید رضاخانی به  
حیات خود ادامه دادند**

من گفت می‌خواهم به لندن بروم با سرهاردینگ دوستی کنم...  
گفتم موقع نشستن در پاریس نیست بروید اصفهان و این  
نهضت را اداره کنید. گفت رفیق ندارم... گفتم بروید اصفهان و  
قوت باشید، من می‌روم تهران و صحبت می‌کنم...<sup>۳۳</sup>

یکی از پارادوکس‌های زندگی مخبر السلطنه دوستی‌اش  
با امین السلطان است. خودش در توضیح این رابطه می‌نویسد:  
«پس از بازگشت (از فرنگ که به اتفاق هم رفته بودند) شغل  
شاغل رسیدگی بر مدارس بود و غالباً مصاحبت با اتابک، چه در  
شهر و چه در قیصریه» و هدف «نفوذ در افکار امین السلطان»  
بود<sup>۳۴</sup> او را مردی کریم‌النفوس، بلندهمت، مدبر و سیاست‌شناس  
می‌شناسد.<sup>۳۵</sup> دولت‌آبادی در این خصوص می‌نویسد  
مخبر السلطنه بعد از دیدار مشترکشان از مدارس ژاپن، به  
امین السلطان می‌گوید راستی هر چه خیر است از مدرسه بیرون  
می‌آید، امین السلطان جواب می‌دهد و هر چه شر هم هست،  
از مدرسه بیرون می‌آید و می‌فهمد که او هنوز هیچ تغییری  
نکرده است.<sup>۳۶</sup> و با وجود این مخبر السلطنه آمدن امین السلطان  
را به ایران بی‌موقع می‌داند<sup>۳۷</sup> (پس از مشروطه). دولت‌آبادی هم  
او را عامل بازگرداندن امین السلطان و حامی نخست‌وزیری‌اش  
معرفی می‌کند.<sup>۳۸</sup>

**مخبر السلطنه و شاهان (از ناصرالدین شاه تا محمدرضا  
شاه پهلوی)**

چنانچه مذکور شد، در تاریخ‌نگاری مخبر السلطنه ستایش  
شاهان در رأس امور قرار دارد، اما او گاهی با زیرکی و به  
صورت پنهان یا آشکار انتقادهایی هم وارد می‌آورد و با پیچاندن  
آن در لفافه‌ای از تملق، نیت خود را آشکار می‌سازد. ناصرالدین  
شاه را ستایش می‌کند و علت مشکلات پنجاه‌ساله سلطنت او  
را به قرارداد ترکمان‌چای نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «ما از  
دست‌خطها و بیانات و اقدامات ناصرالدین شاه به قدری یاد

بودند، نوشت در این نهضت چون باید مایه از اجنبی خواست  
و شخصاً استطاعت ندارم، اگر مرا معذور بدارید، کمال لطف  
است».<sup>۳۹</sup> این جواب مدعیانی است که او را وابسته به آلمان  
دانسته‌اند، اگر این ادعا درست بود، بهترین فرصت در دولت  
ملی کرمانشاه برقرار بود تا با حمایت کامل آلمان و عثمانی  
قدرت را دریابد.

البته در مقام نقد، استناد به نوشته‌های نویسنده کفایت  
نمی‌کند، و برآورد منطقی آن است که بدانیم اگر قرار بود رجلی  
بدون وابستگی، سپری کند، سرنوشتی جز امیرکبیر و قائم‌مقام  
انتظارش را نمی‌کشید، اما بدون تردید باید بپذیریم که او  
تحت‌الحمایه و وابسته جدی به هیچ کشور خارجی نبود.

**مخبر السلطنه و انقلاب مشروطیت**

نقش مخبر السلطنه در مشروطیت، تدوین قانون انتخابات،  
قانون اساسی و بازگرداندن سردار اسعد به ایران... بی‌نظیر است.  
اما در کتاب خاطرات جز در مواردی معدود از مشروطه خبری  
نیست. او افسوس می‌خورد که «ای کاش طب خوانده بود و  
گرفتار قومی عجیب نمی‌شد»<sup>۴۰</sup> انقلاب کبیر فرانسه را بی‌مایه (!)  
می‌خواند و می‌نویسد «از کلماتی چون آزادی، برابری و خصوصاً  
برادری خوشم می‌آید، اما جمهوری به نظرم مدرسه بی‌مدیر  
است»<sup>۴۱</sup> گویا او نیز هم‌چون برخی از مشروطه‌خواهان دانسته  
بود که نوددرصد و کلا معنی مشروطه را نمی‌دانند<sup>۴۲</sup> و به همین  
علت برای وکلای اصناف در منزل صدیق‌حضرت کلاس درس  
مشروطه دایر می‌کنند<sup>۴۳</sup> تا معنی مشروطه را دریابند (!) او در  
این کتاب که از صفحه ۹۷ تا ۱۴۴ در باب مقدمات مشروطه  
نگاشته شده است، فقط در ۴ صفحه (۴-۱۴۰) درباره عصر  
مظفری سخن می‌راند. شاید هم به این خاطر که در کتاب دیگر  
خود «گزارش ایران» از صفحه ۱۵۰ تا آخر کتاب به این عصر  
پرداخته است.<sup>۴۴</sup> اما به هرحال حوادث مهمی چون تحصن در  
باغ سفارت انگلیس و نقش دولت انگلستان، به فراموشی سپرده  
شده است، فقط در یک مورد می‌نویسد: «یکی از اجزاء سفارت  
به صاحب‌قرانیه رفت و دست‌خط را آورد؛ آن قول تأسیس  
عدالت‌خانه بود.»<sup>۴۵</sup> بارها و بارها وی را مصدر مشروطیت معرفی  
می‌کند: مثلاً می‌نویسد با محمدعلی شاه بر سر مشروطیت بحث  
افتاده، شاه به دنبال مشروعه و یا کنستیتوسیون بود و من  
مخالفت کردم، آخر سر موافقت کرد و گفتم دست‌خط بفرمایید  
و همان روز فرمان شاه صادر شد.»<sup>۴۶</sup>

در ماجرای بازگشت سردار اسعد آورده است: «در تهران با  
سردار مرواده نداشتیم، در پاریس رفیق شدیم... شاخص میان  
ایرانیان علی‌قلی سردار اسعد است، به منزل او می‌روم... به

کردیم که آن مرد بزرگ ملت دوست وطن خواه به کیفیات شناخته شود... بزرگ ترین مانع عهدنامه ترکمن چای بود که چون تار عنکبوت دست و پای ملت و دولت را به هم پیچیده داشت.<sup>۹۳</sup> و نگذاشت کارها سامان یابد. حتی لکه قتل امیرکبیر را هم از پیشانی او پاک می کند و می نویسد: «بلافاصله پشیمان شد و فرستاد که میرزا علی خان تا مرا نبیند،<sup>۹۴</sup> نرود، اما او رفته بود.

**مظفرالدین شاه** را مایل به اصلاح می دانند، لکن (چون) اصلاح مانع منافع حواشی است نخواهند گذارد...<sup>۹۴</sup> کارها به سامان برسد. و باز در جایی او را «صاحب رأی نمی داند اما تابع رأی معرفی کرده.»

**محمدعلی شاه** در جایی مورد ستایش قرار می گیرد که اگر در یکی از دست خطها گفته است قانون اساسی را من خودم گرفتم، دروغ نگفته است.<sup>۹۴</sup> اما در بقیه کتاب مذمت می شود که «شش دانگ تابع روس هاست»<sup>۹۴</sup>

از اوضاع آشفتة ایران در زمان احمدشاه انتقاد می کند.<sup>۹۴</sup> در ابتدای کتاب به رضاشاه مشکوک است اما به تدریج که اقداماتش را می بیند، تغییر عقیده می دهد:

در ابتدای کودتای سوم اسفند از سیدضیاء تعریف می کند که مردی «با هزم و احتیاط است»<sup>۹۴</sup> ولی «وزیر جنگ را فعال مایشاء می داند که روی مالیات غیرمستقیم و خالصه دست گذارده...<sup>۹۴</sup> و آن را به نفع ارتش مصادره می کند. بعد با لحنی ملایم تر می نویسد که اگر وزیر جنگ کنار برود، مملکت بر باد خواهد رفت.<sup>۹۴</sup> سردار سپه رونقی در نظام داده، نفوذ دولت را در اطراف کشور افزوده و مردم سردار سپه را مرد کار می بیند و بدو امیدوارند.<sup>۹۴</sup> اخراج ولیعهد از کشور را که به دستور رضاخان بود لکه ای در تاریخ این عصر بر پیشانی ملت و دولت» می بیند.<sup>۹۴</sup> و نکته مهم این که مخبرالسلطنه حتی یک کلمه هم از نقش اصلی خود در استعفای محمدحسن میرزا ذکر نکرده است که همراه حاجی معین الدوله و احتشام السلطنه برای گرفتن استعفانامه از محمدحسن میرزا به دستور شخص رضاخان، به کاخ سلطنتی رفتند و استعفانامه او را گرفتند.<sup>۹۵</sup>

با تاج گذاری رضاشاه (۴ اردیبهشت - ۱۳۵۰ هـ) می نویسد: «از این تاریخ، رأی، رأی پهلوی است و وزرا رافعی بین وزارت خانه و شاه»<sup>۹۵</sup>، و یک دفعه ترس بر او غالب می شود که از ایران فرار کند و «ناشناخت به طرفی برود»<sup>۹۵</sup> قبل از این که تیغ خشم رضاشاه بر سر او نازل آید، اما به یکباره در کابینه مستوفی الممالک وزیر فواید عامه شد، و نفسی به راحتی کشید.

کاتوزیان او و میرزا حسن مستوفی را جز رهبران محافظه کاری سنتی انقلاب مشروطه نامیده که در بوروکراسی جدید رضاخانی به حیات خود ادامه دادند، اما در گذار به دوره دموکراسی جدید و چیرگی شبه مدرنیسم تند و تیز، جای خود را به دیگران دادند.<sup>۹۵</sup> رضاشاه مجلس شورای ملی را از مجلس هفتم به بعد زیر نفوذ خود درآورد و گاه به توصیه مخبرالسلطنه وکلایی را وارد می کرد.<sup>۹۵</sup>

مخبرالسلطنه علی رغم این که در دوره رضاشاه به رئیس الوزرای رسید، اما با سیاستهای او همراهی نداشت. از متحدالشکل کردن لباسها و کشف حجاب انتقاد می کرد. او هم تحت حمایت و توجهات تیمور تاش و داور و نصرت الدوله فیروز بود و هم به واسطه تجارب چندین ساله خودش را با جوانان شیفته قدرت درگیر نمی کرد.

#### ارزیابی محاسن کتاب

- ۱- اطلاعات زیاد نویسنده از تاریخ باستان، قرآن، نهج البلاغه، دیوانهای شعر شعراء، تاریخ عمومی جهان و... این کتاب را از قالب منبعی خاطره نگارانه خارج و تبدیل به دایره المعارفی کوچک با غلبه تاریخ معاصر ایران کرده است؛
- ۲- به جهت اشتغال مؤلف در مشاغل مختلف اداری و دسترسی به اسناد، نوشته فوق شایسته اعتماد و وثوق شده است؛
- ۳- به علت مسئولیت مستقیم مخبرالسلطنه در تصدی والی گری فارس و آذربایجان، اطلاعات او در این مناطق، منبع دست اول است؛
- ۴- به جهت سوابق خانوادگی و مشاغلی چون ریاست تلگراف خانه، زبان فنی و ایجاز گویی در شیوه تدوین کتاب، مورد استفاده قرار گرفته است؛
- ۵- استفاده فراوان از عکسها و گراورها (بیش از ۱۳

در تاریخ نگاری مخبرالسلطنه ستایش شاهان در رأس امور قرار دارد، اما او گاهی با زیرکی و به صورت پنهان یا آشکار انتقادهایی هم وارد می آورد

و تنگی در دست قزاقان او را دیدند، از بیرون شلیک کردند و خیابانی را از پا انداخته‌اند.<sup>۷۵</sup>

ماجرای گرفتن استعفانامه از محمدحسن توسط هدایت از مواردی است که در کتاب به‌عمد حذف شده است. در ماجرای موافقت محمدعلی شاه با مشروطه، مخبر السلطنه خود را همه‌کاره معرفی می‌کند، اما ژانت آفاری عکس آن را می‌نویسد: «هدایت به نمایندگان گفت مشروطیت برای ملت مسلمان ایران غیرقابل قبول است، زیرا عمیقاً با قوانین الهی کشور منافات دارد. حکومت مسلمانان باید طبق شریعت باشد. اگر نمایندگان لفظ مشروطه را بردارند و لفظ مشروعه را بگذارند شاه هم موافقت می‌کند»<sup>۸۵</sup>

۴- برخی از وقایع مهم در کتاب او ذکر نشده: جنگ هرات در عصر ناصری، غائله شیخ خزعل در عصر رضاخان، درگیری در مجلس ۱۶ بر سر لایحه گس - گلشائیان...  
۵- در زمان والی‌گری او در فارس، شورش رئیس علی دلواری در تنگستان اتفاق افتاد و مخبر السلطنه به یک گزارش کوتاه بسنده کرده است؛

۷- بعضی مواقع بدون مقدمه و آنی، مطلبی آورده که با مطالب قبل و پس از خود هم‌خوانی ندارد و پیوستگی مطالب را از بین می‌برد، مثلاً وقتی صحبت از ناصرالدین شاه می‌شود، به بحث درباره موسیقی و انواع آن پرداخته است؛

۸- در بسیاری مواقع خود را مصدر امور می‌داند: «خدمتی که من به معارف کردم، کمتر کسی کرده است»<sup>۹۵</sup>. و درخصوص آشفته‌گی‌های جنگ اول جهانی نوشته «در اصفهان چه‌ها شده است یک ماه گذشته در شیراز کسی دست از پا خط نکرد... من جلو عملیات را گرفتم»<sup>۹۶</sup>. «راه بوشهر به شیراز و شیراز به اصفهان امن شد و نبود جز نیت من و رفتار مطابق با دستور مولی به مالک اشتر»<sup>۹۷</sup> «با چوب استبداد انتخابات را انجام دادم. نیت شاه را کسی جز من نمی‌دانست»<sup>۹۸</sup>

۹- در نقل برخی از مسائل تقدم و تأخر رعایت نشده است، مثلاً ابتدا از امیرکبیر و قتل او می‌نویسد و - بعد از تأسیس دارالفنون صحبت می‌کند؛ یا اول از قتل ناصرالدین شاه می‌گوید و بعد درباره امتیازنامه رژی، ماجرای امتیازنامه رویتر را نیز پس از جنگ اول جهانی توضیح داده است.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱- بامداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-

۱۴، ج ۴؛ (تهران: انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۷۷). ص ۱۸۴.

۲- اشپولر، بازورث، لمبتن...؛ تاریخ‌نگاری در ایران؛ تألیف و

**در مقام نقد، استناد به نوشته‌های نویسنده کفایت نمی‌کند، و برآورد منطقی آن است که بدانیم اگر قرار بود رجلی بدون وابستگی، سپری کند، سرنوشتی جز امیرکبیر و قائم‌مقام انتظارش را نمی‌کشید**

عکس، و نمونه خطا و تلگراف)؛

۸- توجه هم‌زمان به رویدادهای خارجی و مهم جهان؛  
۱۰- توضیحات او در خصوص برخی از وقایع که در کتب دیگر یا نیامده یا کم‌رنگ آمده است، اثر او را ارزشمند می‌کند مثلاً ایجاد صندوق عدالت در عصر ناصری، غوغای قراچه‌داغ و شرارت یکانی‌ها در عصر مشروطه، یا آمدن خانم نورحمارة به تهران در عصر رضاشاه...؛

۱۱- گاه در چند صفحه، چندین مطلب مهم را نقل می‌کند مثلاً در طی ۴ صفحه درباره جنگ جهانی دوم، کنفرانس سران سه کشور؛ بلوای نان، استخدام میلیسو، ماجرای نفت شمال... توضیح داده است.

#### ارزیابی معایب کتاب

۳- گاه برخی از وقایع را عمداً حذف و گاهی با کم‌گویی و یا غلط‌گویی، ماجرا را تحت تأثیر قدرت نویسندگی خود قرار می‌دهد. در رابطه با غوغای شیخ محمد خیابانی می‌نویسد: «من ابتدا سعی کردم با تدبیر و مدارا ماجرا را آرام کنم که نشد، سپس دسته‌ای قزاق را به سوی محل اختفای خیابانی فرستاده و به آن‌ها دستور عدم تعرض داد و تأکید می‌کند که چه فرق است بین عبدالحسین لاری یا خیابانی با میرزا کوچک که خود سر مملکت را از مرکز مجزی می‌خواهند. چرا پهلوان آزادی فرار کند و در زیرزمین خانه پنهان شود. (وقتی خیابانی کشته شد) و نعش او را آوردند... فوق‌العاده متأسف شدم. بنا به نوشته خودش از احتمال است که انتحار کرده باشد، خداوند من را رحمت کند»<sup>۹۹</sup>

احمد کسروی در تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان می‌نویسد: «چون بیم گرفتاری خیابانی می‌رفت، به خانه یکی از همسایگان رفت و در آن‌جا پنهان شد... قزاقان او را با چند تیر کشتند و جنازه‌اش را روی نردبانی انداختند و بیرون آوردند. خیابانی در زیرزمین بود

